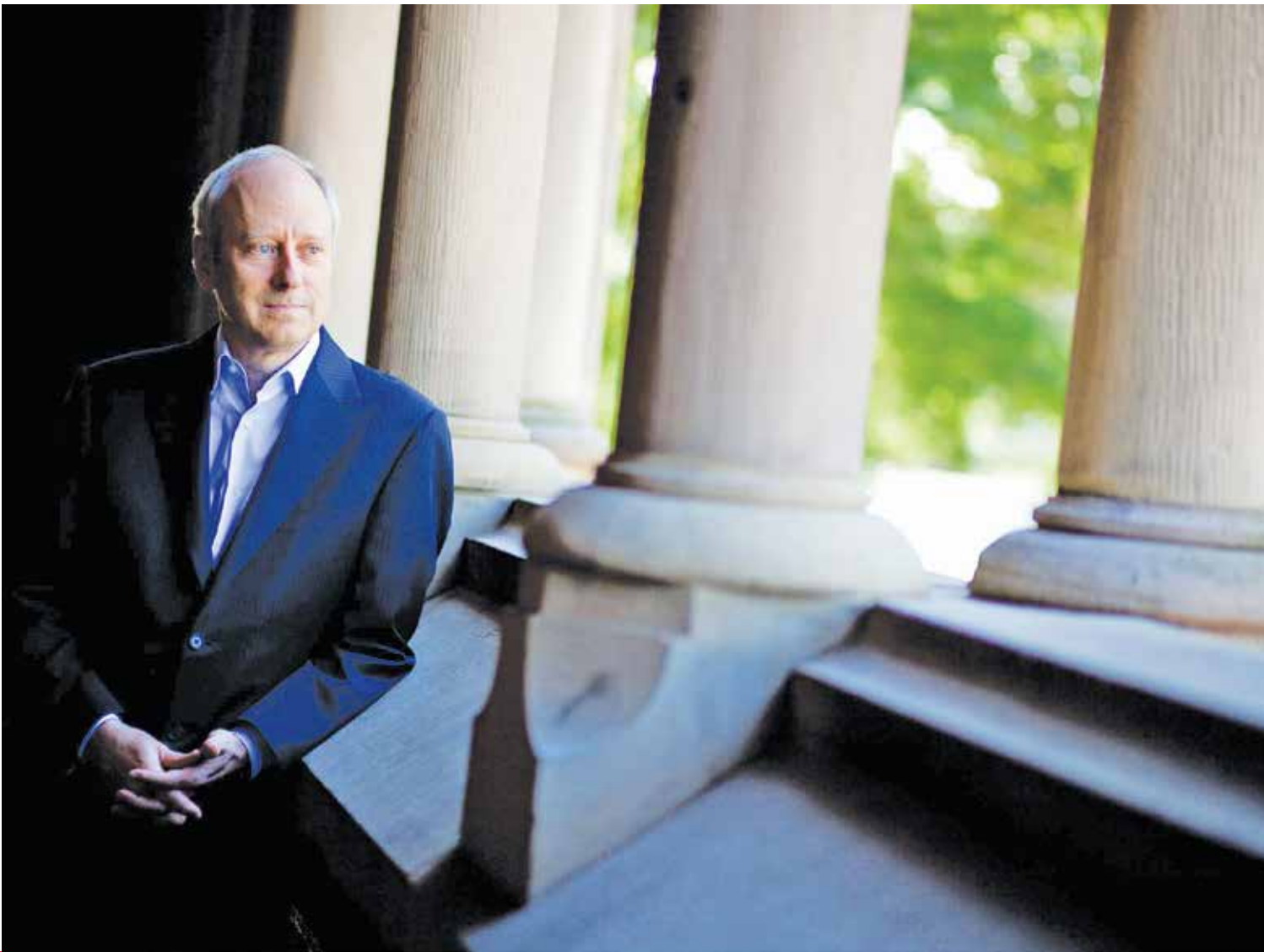


در آمریکا همزمان با افزایش نابرابری، امکان پیشرفت اجتماعی کاهش یافته است و باور به اینکه «اگر تلاش کنی موفق می شوی» دیگر برای بسیاری از مردم انگیزه بخش نیست؛ زیرا مردم فهمیده اند که هر قدر هم سخت تلاش کنند، نمی توانند پیشرفت کنند. مشکلات اقتصادی مردم آمریکا نه تنها شامل نابرابری اقتصادی، از دست دادن شغل و رکود دستمزدهاست بلکه یک پیام ناامیدکننده نیز دارد که از سوی نخبگان تحصیلکرده مطرح می شود؛ اگر ساختار کارکنید و تحصیل می شوی



Philonomist

تحلیل انتخابات آمریکا به روایت مایکل سندل استاد فلسفه سیاسی دانشگاه هاروارد

«تمنای تغییر» در آمریکا

«نگاه تحقیرآمیز به طبقه کارگر» و «فروپاشی انسجام اجتماعی» در آمریکا، موجب پیروزی ترامپ شد

فلسفه سیاسی

والتر ایزاکسون
ترجمه حمید رضا صابری

«مایکل سندل»، فیلسوف سیاسی دانشگاه هاروارد، به تازگی در گفت‌وگویی با والتر ایزاکسون در شبکه PBS آمریکا، دلایل پیروزی کمین دونالد ترامپ را تحلیل کرد و این پیروزی را به نارضایتی های مردم از شرایط موجود و نارضایتی از دموکراسی آمریکایی نسبت دارد. او در این مصاحبه به نکات قابل تأملی اشاره می کند و می گوید دو قطبی شدن جامعه آمریکا باعث موفقیت کمین ترامپ شد؛ ترکیبی از نابرابری های اقتصادی، فروپاشی همبستگی اجتماعی و نگاه تحقیرآمیز نخبگان سیاسی به طبقه کارگر، باعث شکل گیری سلسله نارضایتی هایی در آمریکا شد که «تمنای تغییر» را در جامعه آمریکا شکل داد و ترامپ توانست این طبقه نارضایتی را قانع کند که «قدرت تغییر وضع موجود» را دارد اما هریس از این قدرت اقل برخوردار نبود به همین دلیل در رقابت با ترامپ باخت.

مایکل سندل از شاگردان چارلز تیلور و منتقد جان رالز است. او سال هاست که دوره های آنلاین «عدالت» را در دانشگاه هاروارد برگزار می کند و کلاس هایش ده ها هزار نفر از سراسر دنیا شرکت کننده دارد. کتاب های سندل همواره از پر فروش های دنیا در حوزه فلسفه سیاسی است. «نارضایتی های دموکراسی»، «استبداد شایستگی» و «آنچه با پول نمی توان خرید» از آثاری است که به ۳۷ زبان دنیا ترجمه شده اند و او را فیلسوفی پراوازه کرده اند. سندل، گرایش سیاسی خود را «جمهوری خواه مدنی» تعریف می کند که در اردوگاه «جماعت گرایان» می نشیند؛ جریانی که در اواخر قرن بیستم و با نقد لیبرالیسم و مخالفت با مواضع فردگرایانه ظهور پیدا کرد.

وقتی نتایج انتخابات ریاست جمهوری آمریکا اعلام شد، نسخه جدید کتاب شما با عنوان «نارضایتی های دموکراسی» راد دست داشتیم و به این فکری کردم که این کتاب می تواند بهترین توضیح برای انتخاب آمریکا باشد. برای ما توضیح دهید که چگونه نارضایتی هایی که در مورد دموکراسی نوشتید در انتخابات آمریکا نمود پیدا کرد؟

نارضایتی امروز مردم آمریکا دو سرچشمه اساسی دارد: اول اینکه مردم فکر می کنند رأی و نظرشان بر نحوه اداره کشور و تصمیم گیری های سیاسی و اجتماعی تأثیر معناداری ندارد. این بی تفاوتی به مردم و بی توجهی به مشارکتشان در امور کشور، اکنون در آمریکا به بحران بدل شده است. دوم اینکه، مردم احساس می کنند ساختار اخلاقی جامعه چه در مقیاس خانواده چه در جامعه و چه در سطح ملی، در حال فروپاشی است.

امروز مردم آمریکا به «حس تعلق» و «حس اختصار» و «حس

همبستگی» نیازی شدید دارند؛ در حالی که جامعه امروز ما بیش از همیشه از این ارزش ها تهی است. بنابراین برای ما باورم که «احساس بی قدرتی در حکومت داری» و «فروپاشی انسجام اجتماعی» دو عاملی بوده که نقش کلیدی در نتیجه انتخابات آمریکا داشته است و ترامپ به خوبی این نارضایتی را تشخیص داد و آن را به نفع خود تمام کرد؛ بویژه نارضایتی کارگران و افرادی که تحصیلات دانشگاهی نداشتند و احساس می کردند مورد بی توجهی یا تحقیر قرار

گرفته اند بسیار در پیروزی ترامپ نقش آفرینی کردند.

چرا شما، اینها را «نارضایتی های شروع» می دانید؟

چون سیاست ما مسموم است و همبستگی اجتماعی را از بین برده است. شکاف بین برندگان و بازندگان در سال ۲۰۱۶ به اوج خود رسید و در آن زمان ترامپ با تأکید بر همین نارضایتی ها توانست به قدرت برسد. این نارضایتی ها به دلیل سیاست های مشترک دموکرات ها و جمهوری خواهان در دهه های اخیر ایجاد شد. از جمله این سیاست ها «پروژه جهانی سازی نئولیبرالی» بود که برای طبقات بالای جامعه پاداش عظیمی به آرمان آورد. بویژه پایین جامعه را با دستمزدهای ثابت و مشاغل برون سپاری شده به فراموشی سپرد و متعاقب آن نابرابری درآمد و ثروت در کشور ما افزایش یافت. اما مسأله فقط این نبود؛ نخبگان حاکم، چه دموکرات و چه جمهوری خواه، به طبقه کارگر گفته بودند اگر می خواهید در اقتصاد جهانی رقابت کنید عاملی بوده که نقش کلیدی در برورد چون درآمد شما به چیزی که یادمی گیرید بستگی دارد. اما آنرا غافل شدند از توهینی که در این پیامشان نهفته بود: «اگر در شرایط اقتصادی امروز به سختی زندگی می کنید تقصیر خودتان است؛ چون مدرک دانشگاهی

ندارید!» اینچنین بود که طبقه کارگر علاوه بر اینکه محرومیت اقتصادی را تحمل می کرد احساس کرد که از سوی نخبگان سیاسی هم تحقیر و توهین شده است.

حزب دموکرات زمانی حامی منافع طبقه کارگر بود اما اکنون به عنوان حزبی شناخته می شود که بیشتر نماینده نخبگان است و به طبقه کم درآمد جامعه نگاه تحقیرآمیز دارد...

بله، حق با شماست. یک تغییر اساسی رخ داده است. حزب دموکرات در تاریخ خود، به عنوان حزبی شناخته می شد که از منافع مردم عادی، بویژه طبقه کارگر و اقشار کم درآمد، حمایت می کرد. در حالی که افراد مرفه و افراد تحصیلکرده معمولاً پشت جمهوری خواهان بودند. اما در انتخابات ۲۰۱۶ این روند معکوس شد و دونالد ترامپ توانست حمایت زیادی از افرادی که مدرک دانشگاهی نداشتند، بدست آورد. ما که بیشتر وقت خود را میان افراد تحصیلکرده سپری می کنیم ممکن است این واقعیت به چشممان نیاید که دو سوم موهظان ما مدرک دانشگاهی ندارند. اما در حزب دموکرات، با پدیده جهانی شدن، دو نگرش غالب ایجاد شد؛ یکی «تأکید بر برتری بازار آزاد» و دوم

«تأکید بر شایسته سالاری» که هر دو باعث جدایی اش از طبقه کم درآمد شد.

چرا مثل گذشته افراد دیگر نمی توانند به راحتی از طبقه پایین به طبقه بالاتر پیشرفت کنند؟ این موضوع با تغییر اولویت های حزب دموکرات چه ارتباطی پیدا می کند؟

ما در آمریکا مدت ها خودمان را با این فکر تسلی دادیم که نیازی نداریم مانند کشورهای اروپایی نگران نابرابری های اجتماعی و اقتصادی باشیم؛ زیرا در آمریکا امکان پیشرفت و ارتقا وجود دارد و هیچ کس مجبور نیست در شرایط یا محدودیت هایی که متولد شده، تا پایان عمر سر کند. اما نکته قابل تأمل این است، در کشورهای اروپایی که از برابری بیشتری برخوردارند، «نرخ تحرک اجتماعی بین نسلی» از آمریکا بیشتر است. به این دلیل که کشورهای اروپایی از «دولت رفاه قوی»، «آموزش عمومی با کیفیت» و «خدمات بهداشتی مؤثر» برخوردار هستند که بستری لازم برای پیشرفت شهروندان را فراهم می کند.

اما در آمریکا همزمان با افزایش نابرابری، امکان پیشرفت اجتماعی کاهش یافته است و باور به اینکه «اگر تلاش کنی موفق می شوی» دیگر برای بسیاری از مردم انگیزه بخش نیست؛ بلکه برعکس، ناامیدکننده است؛ زیرا مردم فهمیده اند که هر قدر هم سخت تلاش کنند، نمی توانند پیشرفت کنند. مشکلات اقتصادی مردم آمریکا نه تنها شامل نابرابری اقتصادی، از دست دادن شغل و رکود دستمزدهاست بلکه یک پیام ناامیدکننده نیز داشت که از سوی نخبگان تحصیلکرده مطرح می شود: «اگر سخت کار کنید و تحصیل کنید موفق می شوید». اگر همان طور که دموکرات ها می گویند، دونالد ترامپ فردی نامناسب و تهدیدی جدی برای دموکراسی است، پس چرا بیش از نیمی از مردم آمریکا او را به دموکرات ها ترجیح می دهند؟ این یک سؤال جدی و هشداردهنده برای دموکرات هاست که باید از خود بپرسند البته اگر می خواهند دوباره حزب خود را زنده و تقویت کنند.

حزب دموکرات زمانی حامی منافع طبقه کارگر بود اما اکنون به عنوان حزبی شناخته می شود که بیشتر نماینده نخبگان است و به طبقه کم درآمد جامعه نگاه تحقیرآمیز دارد...

بله، حق با شماست. یک تغییر اساسی رخ داده است. حزب دموکرات در تاریخ خود، به عنوان حزبی شناخته می شد که از منافع مردم عادی، بویژه طبقه کارگر و اقشار کم درآمد، حمایت می کرد. در حالی که افراد مرفه و افراد تحصیلکرده معمولاً پشت جمهوری خواهان بودند. اما در انتخابات ۲۰۱۶ این روند معکوس شد و دونالد ترامپ توانست حمایت زیادی از افرادی که مدرک دانشگاهی نداشتند، بدست آورد. ما که بیشتر وقت خود را میان افراد تحصیلکرده سپری می کنیم ممکن است این واقعیت به چشممان نیاید که دو سوم موهظان ما مدرک دانشگاهی ندارند. اما در حزب دموکرات، با پدیده جهانی شدن، دو نگرش غالب ایجاد شد؛ یکی «تأکید بر برتری بازار آزاد» و دوم

آنچه در سال های اخیر باعث رویگردانی کارگران از حزب دموکرات شده، این احساس است که نه تنها از نظر اقتصادی عقب مانده اند بلکه به ارزش اجتماعی آنان نیز بی توجهی شده است. در کنار اینها، حزب دموکرات در سال های اخیر با تأکید بیش از حد بر این پیام که راه حل مشکلات مردم گرفتن مدرک دانشگاهی است به مسأله دامن زد و نوعی نگرش تحقیرآمیز مبتنی بر مدرک تحصیلی ایجاد کرد. مردم نه تنها از مشکلات اقتصادی رنج می برند بلکه احساس می کنند نخبگان و سیاستمداران به آنها نگاه از بالا به پایین دارند و این ترکیبی حساس و خطرناک از نارضایتی های اقتصادی و فرهنگی است که از نظر من دونالد ترامپ توانست به خوبی از آن برای جلب حمایت مردم بهره برداری کند، اما حزب دموکرات هنوز نتوانسته به خوبی این مسأله را درک کند یا راه حلی مناسب برای پاسخ به نارضایتی ها ارائه دهد.

یکی از مفاهیم فلسفی که در تمام کتاب های شما وجود دارد «مشترکات اجتماعی» است. در زمانه ای که نابرابری ها در حال افزایش است و تحرک اجتماعی کاهش یافته، مردم احساس می کنند ارتباط و پیوند اجتماعی آنان هم از بین رفته است. در این باره بیا ما توضیح می دهید؟

روزگاری استادیوم های ورزشی جایی بود که مردم را از همه طبقات اجتماعی کنار هم جمع می کرد، اما اکنون کسانی که توانایی مالی بیشتر دارند و از طبقات برخوردار جامعه هستند در جایگاه ویژه می نشینند و مردم عادی در جایگاه های پایین مستقر می شوند. در چند دهه اخیر، می بین رفتن فضاها عمومی و مشترک، اثری مخرب بر جامعه گذاشته و باعث نابرابری های فزاینده شده است. چنانکه افراد مرفه و افراد کم درآمد زندگی های بسیار متفاوتی پیدا کرده اند؛ اکنون فرزندان خود را به مدارس مختلف می فرستیم و در مکان های متفاوت زندگی، کار، خرید و تفریح می کنیم. این برای دموکراسی خوب نیست، زیرا دموکراسی فقط به رای دادن در روز انتخابات محدود نمی شود بلکه وابسته به زندگی مشترک و تعامل اجتماعی میان افراد است و به ما با هم یسادی می کند که همه ما با هم در این جامعه شریک هستیم. وقتی «جامعه مدنی» از هم می پاشد و تعاملات اجتماعی میان افراد از طبقات مختلف در زندگی روزمره کاهش می یابد «حس همبستگی» از بین می رود که برای عملکرد درست دموکراسی ضروری است. این هم یک نکته دیگر است که دموکرات ها از آن غافل شده اند.

دموکرات ها اجازه داده اند که جناح راست و جنبش MAGA (دوباره آمریکا را بزرگ کنیم) «غرور ملی آمریکایی» را به انحصار خود درآورند. شعار «دوباره آمریکا را بزرگ کنیم» اگرچه مشکلات زیادی دارد و برخی فکری می کنند نوعی ملی گرایی افراطی است، اما به آرزوی مردم برای غرور ملی پاسخ می دهد. بنابراین دموکرات ها باید یک دیدگاه مترقی و مثبت از مین پرستی، غرور ملی و حس جامعه گرایی ارائه دهند.



نخبگان حاکم، چه دموکرات و چه جمهوری خواه، به طبقه کارگر گفته بودند اگر می خواهید در اقتصاد جهانی رقابت کنید و موفق شوید باید به دانشگاه بروید چون درآمد شما به چیزی که یادمی گیرید بستگی دارد. اما آنان غافل شدند از توهینی که در این پیامشان نهفته بود: اگر در شرایط اقتصادی امروز بسختی زندگی می کنید تقصیر خودتان است؛ چون مدرک دانشگاهی ندارید!

نقد مایکل سندل به پروژه «جهانی سازی»

شده. این پیام خوبی نبود که به مردم مخابره شد: «ما به هم وطنان خود نیاز و وابستگی نداریم و برای پیشبرد کارها می توانیم از ظرفیت های جامعه جهانی استفاده کنیم». این وضعیت حس تعلق خاطر به جامعه ملی را کاهش داده است و باعث خشم طبقه پایین از ثروتمندان شده است چون می بینند افرادی که به ثروت های عظیمی رسیده اند دیگر به کار آنان نیازی ندارند.

بنابراین باید «اقتصاد ملی گرایانه» را تقویت کنیم و در تولید کالاها، وابستگی خارجی را کم کنیم و از صنایع داخلی حمایت کنیم. همه اینها می توانند در قالب نوعی مین پرستی احیا شوند. احترام به کار هم وطنان و وابستگی متقابل و تعهدات مشترک می تواند هم اقتصاد ملی را رونق بخشد و هم حس مین پرستی را تقویت کند.

«جامعه مدنی» نیاز به تجدید حیات دارد. فضاها عمومی و مکان های مشترک را باید تقویت کنیم تا مردم را به عنوان شهروندان دموکراتیک، کنار هم جمع کند. سرمایه گذاری برای پارک های شهری، حمل و نقل عمومی، کلینیک های بهداشتی، کتابخانه های عمومی و مؤسسات فرهنگی باید تقویت شود تا مردم را دور هم جمع کنند. از همه اینها مهم تر این است که باید در مدارس عمومی افراد از طبقات مختلف بتوانند در یک تجربه دموکراتیک مشترک کنار هم بنشینند و با یک کیفیت آموزش ببینند.

پروژه «جهانی سازی» به مردم القا کرد که مرزها و هویت ملی چندان مهم نیست و ما نیازی به هم وطنان خود برای تولید یا مصرف نداریم بلکه می توانیم با هر کسی در هر جای دنیا همکاری کنیم. این نگرش باعث برون سپاری و کاهش وابستگی به جامعه ملی



بشش